



فصلنامه تخصصی زبان و ادبیات فارسی

سال دوم، شماره ۵، زمستان ۱۳۹۸

www.qpjjournal.ir

ISSN : 2645-6478

بررسی تطبیقی اندیشه‌های خیّامی در سروده‌های محمّدرضا شفیعی کدکنی و

عبدالوّهّاب البیاتی

دکتر احمد رضانظری چروده^۱

دکتر معصومه نظری چروده^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۳/۰۴

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۱/۸

چکیده

حکیم عمر خیّام نیشابوری از ریاضیدانان، ستاره‌شناسان و شاعران بنام ایران در دوره سلجوقی است. گرچه پایگاه علمی خیّام برتر از جایگاه ادبی اوست، ولی آوازه وی بیشتر به واسطه سرودن رباعیاتی است که در روزگار ما شهرت جهانی یافته است. رباعیات خیّام را به اغلب زبان‌های زنده دنیا ترجمه کرده‌اند و ترجمه انگلیسی آن توسط ادوارد فیتز جرالد در سال ۱۸۵۹ م. موجب شهرت او در مغرب زمین شده است. تأثیر رباعیات خیّام بر ادبیات جهان، او را به نماد فلسفه شرق و شاعر محبوب روشنفکران تبدیل کرده است. با اینکه شمار رباعیات خیّام تا امروز به طور دقیق معلوم نشده است، اما تأثیر خیّام در شعر فارسی چنان عمیق بوده که محققان را به وضع اصطلاح «اندیشه خیّامی» واداشته است. اندیشه‌های خیّامی که مضامینی همچون اغتنام فرصت، خوشباشی و رندی فلسفی، حیرت و سرگستگی در مقابل معمای هستی، تأکید بر کوتاهی و گذر عمر و افسوس خوردن بر آن، و پناه بردن به باده فراموشی را دربرمی‌گیرد، در شعر معاصر فارسی و عربی نیز آشکار است. در تحقیق حاضر، این اندیشه‌های فلسفی را در شعر عبدالوّهّاب البیاتی، شاعر شیفته خیّام، بررسی می‌کنیم، آن را با شعر محمّدرضا شفیعی کدکنی که از منظر اندیشه‌های خیّامی شباهت و ارتباط زیادی با البیاتی دارد، مقایسه کرده‌ایم. نتایج این پژوهش که به شیوه تطبیقی و تفسیر محتوای آثار دو شاعر اجرا شده است نشان می‌دهد که عمق اندیشه هر دو شاعر نسبت به خیّام بسیار کمتر است و درک فلسفی البیاتی نیز بر تفکر شفیعی کدکنی رجحان دارد.

واژگان کلیدی: ادبیات تطبیقی، فلسفه زندگی، اندیشه خیّامی، شفیعی کدکنی، البیاتی.

^۱ . استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد آستارا، گیلان، آستارا، ایران (نویسنده مسئول) Email: acharvadeh@gmail.com

^۲ . استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد آستارا، گیلان، آستارا، ایران . Email : nazarimasoume@gmail.com

۱-۱. مقدمه:

حکیم عمر خیام نیشابوری، همواره بر روی نقاط اصلی زندگی بشر دست گذاشته و هسته اصلی و بنیادین رباعیات وی، طرح همین پرسش‌ها در زمینه فلسفه زندگی انسان و آفرینش جهان است. خیام در زمان حیات خودش به عنوان شاعر معروف نبود؛ بلکه سال‌ها بعد نامش در تذکره‌ها آمد و شعرهایش مطرح شد و در دنیای امروز نیز به خاطر ترجمه‌های خوب ادوارد فیتز جرال (خیام انگلیسی) در سراسر جهان شهرت یافته است. او در طول زندگی‌اش به عنوان ریاضی‌دان و فیلسوف مشهور بود و این در حالی است که معاصرانش از رباعی‌هایی که امروزه مایه شهرت و افتخار او هستند، بی‌خبر بودند. مضمون شعرهای خیام مشرب فلسفی دارد. در دوران اندوه‌زده خیامی و در آن زمانی که ترک‌های سلجوقی بر ایران حاکم بودند و فضایی تنگ و پر از اختناق را پدید آورده بودند، خیام سعی می‌کرد که شاد باشد، و آن مضامین شراب و شادی که در شعرهای خیام وجود دارد، برای این است که خیام می‌گوید این زندگی و عمر انسانی گذراست و باید آن را جدی گرفت؛ نه اینکه در آن بیهوده خوش گذراند. اهم اندیشه‌های خیام عبارتند از: مرگ‌اندیشی، پیچیدگی خلقت، عجز انسان، انکار جهان دیگر، پوچ‌گرایی، گذر عمر، حسرت و افسوس، تسلیم سرنوشت محتوم بودن، حیرت، خاک‌نهادی آدمی، عشرت‌طلبی و میگساری، شک و تردید، بدبینی، اعتراض به تزویر متشرعان، انسان‌مداری، خردورزی، غنیمت شمردن آن و لحظه در زندگی و خوشباشی.

محمد رضا شفیعی کدکنی پس از ترجمه کتاب «آوازه‌های سندباد» از البیاتی که گزیده پنج دفتر از شعرهای شاعر است، بیشتر با خیام و دنیای او آشنا گردید؛ چرا که البیاتی به شدت تحت تأثیر افکار خیامی بوده، در دو دیوان «الذی یأتی و لایأتی» و «الموت فی الحیاه» و همچنین در نمایشنامه منثور خود با عنوان «محاکمه فی نیشابور»، کاملاً از آبخور فلسفی خیام سیراب گشته است (بکار، ۱۹۹۹ م: ۲۷۱). باری، این تأمل و توجه که شاید بتوان گفت در اثر توفیق اجباری رفیق شفیعی کدکنی شد، اساس التفات او در برخی از شعرهایش می‌باشد. البته این التفات به موازات آنکه شاعر در مسیر زندگی هنری خود پیش می‌رود، خردک خردک بیشتر می‌شود و اندیشه‌های شاعر پخته‌تر و به جهان‌اندیشگی فیلسوفان نزدیک‌تر می‌گردد. اما گفتنی است که با تمام این اوصاف، فاصله شفیعی کدکنی تا البیاتی زیاد و فاصله هر دو تا فلسفه خیامی بسیار زیاد است. با این وجود شاعران مورد تحقیق در آثار خود از او و اندیشه‌هایش بهره جسته‌اند.

۱-۲. پیشینه تحقیق

در گذشته درباره اندیشه‌های خیامی در ادبیات ایران و جهان مطالعات وسیع بسیاری انجام گرفته است، اما در حوزه نقد و ادبیات تطبیقی کمتر توجه نشان داده‌اند و اگر هم کاوشی انجام گرفته آنچنان چنگی به دل نمی‌زند. امروزه در حوزه ادبیات تطبیقی مخصوصاً ادبیات ایران و عرب مقالات و آثار شایان توجهی به وجود آمده، اما موضوع «بررسی تطبیقی اندیشه‌های خیامی در سروده‌های شفیعی کدکنی و عبدالوهاب البیاتی» موضوع کاملاً تازه و نوی است و به عنوان پیشینه و ادبیات تحقیق، از مقالات تحقیقی و علمی- پژوهشی در جنب این تحقیق به آثار زیر می‌توان اشاره کرد:



- ۱- فوزی، ن؛ امجد، م؛ روشنفکر، ک.، (۱۳۹۳)، «بررسی شعر محمدرضا شفیعی کدکنی و عبدالوهاب البیاتی از منظر ادبیات تطبیقی»، دوفصلنامه علمی- پژوهشی پژوهش‌های ادبیات تطبیقی، دوره ۲، شماره ۱ (پیاپی ۳)، صص ۷۹-۹۷. نویسندگان معتقدند که عبدالوهاب البیاتی شاعر پیشتاز عرب و محمدرضا شفیعی کدکنی، ادیب، ناقد، شاعر و نویسنده توانمند فارسی در این عرصه جلوه‌ای از تطبیق و داوری را می‌نمایاند؛ چنانکه بین اشعار شفیعی کدکنی و البیاتی وجوه مشترک بسیاری در زمینه‌های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و بویژه ادبی وجود دارد. آشنایی دیرینه شفیعی کدکنی با آرا و دیدگاه‌های البیاتی از رهگذر مطالعه، ترجمه آثار او و نیز شیفتگی‌اش نسبت به البیاتی سبب شد تا اشعار وی را به عنوان نمونه برتر و شخصیت او را به مثابه الگو قرار دهد و حتی در برخی موارد از وی تأثیر پذیرد و در مواردی دیگر، مشابه او بسراید.
- ۲- حیدری، م؛ حمیدی بلدان، م؛ متحد، ش.، (۱۳۹۲)، «چگونگی حضور خیام در شعر عبدالوهاب البیاتی»، کاوش‌نامه ادبیات تطبیقی، سال سوم، شماره ۱۰، صص ۵۶-۷۹. پژوهش حاضر می‌کوشد چگونگی حضور اندیشه‌های خیام را، به عنوان یکی از مفاهیم پرپسامد، در شعر عبدالوهاب البیاتی شاعر نام‌آشنای عراقی بررسی کند و برای انجام این کار دو دفتر شعری «آذی یاتی و لا یاتی» و «الموت فی الحیاه» که بیشترین توجه را به خیام دارند، مورد بررسی قرار گرفته‌اند.
- ۳- فوزی، ن.، (۱۳۸۳)، «نگاهی به زندگی و شعر عبدالوهاب البیاتی، شاعر معاصر عراقی: تکنیک‌گر نقاب»، مجله گوه‌ران، شماره ۴، صص ۲۱۸-۲۲۴. در این مقاله تلاش شده است تا مهم‌ترین فرازهای زندگی و مراحل تکنیک‌های شعری او مورد نقد و بررسی قرار گیرد. البیاتی ابداع‌گر تکنیک نقاب در شعر معاصر عرب به شمار می‌رود.
- ۴- نجفی ایوکی، ع.، (۱۳۸۹)، «اسطوره‌های برجسته در شعر عبدالوهاب البیاتی»، مجله زبان و ادبیات عربی، شماره ۲، سال ۱۳۸۹. در این جستار با نگاهی گذرا به روند اسطوره‌گرایی در شعر معاصر عربی، از شیوه به کارگیری و کارکرد اسطوره‌هایی همچون سندباد، سیزیف و تموز در شعر عبدالوهاب البیاتی سخن رفته است.
- ۵- امین‌مقدّسی، ا؛ گیتی، ش.، (۱۳۹۱)، «حاکمیت شب، نگاهی به دو شعر از نیما یوشیج و عبدالوهاب البیاتی»، مجله ادب عربی، دوره ۴، شماره ۴، صص ۱-۲۰. این مقاله ضمن اشاره به کارکرد نماد شب در شعر معاصر، به تحلیل دو شعر «هست شب» و «اللیل فی کلّ مکان» از نیما و بیاتی می‌پردازد؛ سپس وجوه تشابه و افتراق آن دو را بیان می‌کند.
- ۶- معروف، ی؛ رحیمی‌پور، س.، (۱۳۹۱)، «تأثیرپذیری رمزگرایی عبدالوهاب بیاتی از مولوی»، مجله انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی، سال هشتم، شماره ۲۴، صص ۱۰۹-۱۳۹.



بحث و تحلیل

۳-۳. بازتاب اندیشه‌های خیامی در شعر شفیعی کدکنی و البیاتی

با توغل در آثار محمدرضا شفیعی کدکنی و عبدالوهاب البیاتی مشخص می‌شود که بازتاب اندیشه‌های خیامی در شعر این شاعران به دو صورت بوده است: ۱- یکی ذکر نام خیام ۲- و دیگری بیان اندیشه‌های خیامی. بر این نکته باید افزود که البیاتی در برخی آثارش چنان شیفته خیام است که خویش را شخصیتی نه همانند او بلکه خود او فرض می‌کند. این روش برخورد با خود انسانی را اصطلاحاً «نقاب (فناع)» می‌گویند که عبارت از من اختراعی و جعلی‌ای است که داستان و شعر از دیدگاه او نقل می‌شود (داد، ۱۳۹۳: ۴۷۳). ناهده فوزی معتقد است که یاد کردن شفیعی کدکنی در عنوان دو قصیده «در جستجوی نیشابور» و «زن نیشابور» از نیشابور، یادآور شیفتگی او به خراسان بزرگ است (فوزی و همکاران، ۱۳۹۳: ۹۰). فوزی با این استدلال در پی آن بوده که وجود مسأله نقاب را در شعر شفیعی کدکنی اثبات نماید که به نظر، چندان در این کار خود موفق نبوده است.

۳-۳-۱. ذکر نام خیام

محمدرضا شفیعی کدکنی پس از ترجمه کتاب «آوازه‌های سندباد» از البیاتی که گزیده پنج دفتر از شعرهای شاعر است، بیشتر با خیام و دنیای او آشنا گردید؛ چرا که البیاتی به شدت تحت تأثیر افکار خیامی بوده، در دو دیوان «الذی یأتی و لایأتی» و «الموت فی الحیاه» و همچنین در نمایشنامه منثور خود با عنوان «محاکمه فی نیشابور»، کاملاً از آبخور فلسفی خیام سیراب گشته است (بکار، ۱۹۹۹ م: ۲۷۱).

باری، این تأمل و توجه که شاید بتوان گفت در اثر توفیق اجباری رفیق شفیعی کدکنی شد، اساس التفات او در برخی از شعرهایش می‌باشد. البته این التفات به موازات آنکه شاعر در مسیر زندگی هنری خود پیش می‌رود، خردک خردک بیشتر می‌شود و اندیشه‌های شاعر پخته‌تر و به جهان اندیشگی فیلسوفان نزدیک‌تر می‌گردد. اما گفتنی است که با تمام این اوصاف، فاصله شفیعی کدکنی تا البیاتی زیاد و فاصله هر دو تا فلسفه خیامی بسیار زیاد است. با این وجود شاعران مورد تحقیق در آثار خود از او و اندیشه‌هایش یاد کرده‌اند. شفیعی کدکنی در شعر «شکوه» از فریاد و نعره خیام سخن می‌گوید که از جور آسمان و ستم روزگار به بالا بر شده بود:

○ «آن شکوه‌ای که حافظ/ از شحنه زمان داشت/ و آن نعره‌ای که خیام/ از جور آسمان داشت/ جز کینه از شمایان/ معنای دیگرش چیست؟! بسیار از این حقیقت/ پرسیده‌ام شما را» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۲۵).

همچنین در شعر «درین شب‌ها» که به مهدی اخوان ثالث (م. امید) تقدیم شده و اصولاً خطاب به اوست، نیز از خیام و

اندیشه‌اش می‌سراید:



«تو، عصیانی‌ترین خشمی، که می‌جوشد، ز جام و ساغر خیام»

شفیعی کدکنی در این دو مصراع، بسیار زیبا تنها در چند کلمه، خیام را خلاصه و فشرده کرده است. بویژه آنکه این دو مصراع مربوط به خیام، لخت‌های پایانی شعر هستند:

○ «درین شب‌ها/ که گل از برگ و/ برگ از باد و/ ابر از خویش می‌ترسد،/ و پنهان می‌کند هر چشمه‌ای/ سر و سرودش را،/ در این آفاق ظلمانی/ چنین بیدار و دریاوار/ تویی تنها/ تویی تنها که می‌فهمی/ زبان و رمز آواز چگور^۱ نامیدان را! / بر آن شاخ بلند،/ ای نغمه‌ساز باغ بی‌برگی!/ تو غمگین‌تر سرود حسرت و چاووش این آیام،/ تو، بارانی‌ترین ابری/ که می‌گرید،/ به باغ مزدک و زرتشت،/ تو، عصیانی‌ترین خشمی، که می‌جوشد،/ ز جام و ساغر خیام» (همان: ۳۷).

البیاتی نیز دیوان «الذی یأتی و لایأتی» را شرح حال خیام می‌داند «که در تمام عصور در انتظار کسی بود که می‌آید و نمی‌آید» (البیاتی، ۱۹۷۲ م: ۵۷/۲). در «فی حانه الاقدار» خیام را بدینگونه وصف و معرفی می‌کند:

○ «وَأَشْرَبَ ظِلَامَ النَّوْرِ / وَحَطَّمَ الزُّجَاجَ / فَهَذِهِ اللَّيْلَةُ لَا نَعُودُ / أَصَابَكَ السَّهْمُ فَلَا مَفْرَّ يَا خِيَام...» (همان: ۲/ ۶۷). ترجمه: تاریکی را نور نوشاند/ و جام بلورین را شکست/ بی شک این شب باز نمی‌گردد/ خیام! تیر به تو اصابت کرد، هیچ راه گریزی نیست. شاعر در اینجا از خیام و وصف او متوجه اوضاع زمانه خود می‌شود و از وصف خیام، پلی به شرایط امروز جامعه می‌زند:

○ «أَصَابَكَ السَّهْمُ، فَلَا مَفْرَّ يَا خِيَام، / وَلْتَحْسَبِ الدِّيكَ حِمَارًا، / إِنَّهَا مَشِيئَةُ الْأَيَّامِ / .. الظَّبْيُ فِي الصَّحْرَاءِ / وَرَاءَهُ تَجْرِي كَلَابُ الصَّيْدِ فِي السَّمَاءِ» (همانجا). ترجمه: تیر به تو اصابت کرد راه گریزی نیست خیام! / پندار که این خروس خری است، این خواست روزگاران است / آهو در صحرا می‌خرامد / و به دنبالش سگانی شکاری در آسمان‌اند. البیاتی با نام بردن از خروس که رمز آگاهی است و در اساطیر همواره پیک سروش است، خیام (در اینجا مخاطبان) را از فضای جامعه امروز آگاهی می‌دهد.

۲-۳-۳. بیان اندیشه‌های خیامی

با بررسی رباعیات خیامی، چهار محور اصلی اندیشگی را می‌توان از یکدیگر متمایز کرد: گذر عمر و مرگ‌اندیشی، شک و بدبینی و اعتراض، سرنوشت انسان و تقدیر الهی، و خوشباشی و اغتنام فرصت. اما اگر بخواهیم نگاهی ذره‌بینی داشته باشیم، می‌توان در ذیل همین چهار موضوع اصلی و به عنوان زیرمجموعه آنها، مضامین جزئی چندی را گنجانده؛ مثلاً مضمون می‌گساری که در ۵۹ رباعی آمده است، می‌توان آن را در ذیل خوشباشی و اغتنام فرصت جای داد و یا حسرت و افسوس

۱. چگور / chogur: نوعی ساز سی‌می ساده.



نوستالژیک را که در ۱۴ رباعی آمده است، نیز می‌توان در ذیل گذر عمر و مرگ‌اندیشی مطرح نمود. باری، نگارنده برای آسان‌تر شدن کار مقایسه و تطبیق این اندیشه‌ها در شعر دو شاعر: شفیعی کدکنی و البیاتی، همه این مضامین را در همان چهار موضوع اصلی یاد شده جای داد.

۱-۲-۳. گذر عمر و مرگ‌اندیشی

شفیعی کدکنی در شعرهای خود گاهی احساسی نوستالژیک دارد و اگر چه به طور مستقیم به مرگ اشاره نمی‌کند، اما تلویحاً گذر عمر و پایان زندگی و نزدیک شدن اجل را بیان می‌کند. در شعر «پژواک»، شفیعی کدکنی نیز گویا جگرش از دست اجل خون شده است^۱ و از اینکه نتوانسته است در مدت عمر خویش آنچنان که شایسته بود خدمت کند و در وادی عشق ثمربخش باشد، اظهار افسوس و نگرانی می‌کند و از پیشگاه عشق که نماد و مصدر همه خوبی‌ها و جمع‌الجمع نیکی‌های عالم است، عذرها می‌خواهد:

○ «به پایان رسیدیم اما / نکرديم آغاز / فرو ریخت پرها / نکرديم پرواز / بخشای / ای روشن عشق بر ما / بخشای / بخشای اگر صبح را / ما به مهمانی کوچه / دعوت نکرديم / بخشای ... / و ما کمتر از آن نسیمیم / در آن سوی دیوار / نسیمیم بخشای ای روشن عشق / بر ما بخشای / به پایان رسیدیم / اما / نکرديم آغاز / فرو ریخت پرها / نکرديم پرواز» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۸: ۳۳).

این احساس گذر عمر که از موتیوهای (motif) برجسته اندیشه خیامی است^۲، در چند جای دیگر نیز تکرار شده است: «و من به شکر این صفا و / این رهایی رهاتر از خدا / تمام بود خویش را / که لحظه ای ست از ترنم غریب سیره ای / نثار بی کرانی تو می‌کنم / زمان ادامه دارد و سفر تمام می‌شود» (شفیعی کدکنی، عبور).

در اندیشه خیامی، مرگ امری بسیار مبهم است و دری است که آن سوی آن نامشخص است؛ لذا خیام چیزی به عنوان «آمادگی برای دنیای پس از مرگ» را ارائه نکرده است و از این نظر، شفیعی کدکنی در شعر مزبور کمی متفاوت اندیشیده است

مرگ در شعر شفیعی کدکنی درونمایه‌ای مهم محسوب می‌شود؛ اما شدت ظهور این درونمایه در شعر وی به اندازه البیاتی نیست؛ چرا که شرایط زندگی او با البیاتی متفاوت است و در دوران کودکی به اندازه البیاتی، با مرگ رابطه نداشته، دوران کودکی آرامی را سپری کرده است؛ از این رو شفیعی کدکنی، عاشق زندگی است و مرگ هم در شعر او پلی به سوی زندگی است. البته در ابتدای جوانی اشعاری یأس آلود نیز سروده است که با من حقیقی او متفاوت است؛ اما پس از آنکه من

^۱ . «وز دست اجل بسی جگرها خون ف» «دشروغی و غنی ۶۲».

^۲ . «این یک دو سه روز نوبت عمر گذشفت» «تروغی و غنی ۱۸».



حقیقی شاعر بارور می‌شود؛ یعنی از مجموعه «از زبان برگ» به بعد، مرگ در شعر او به مرگ در راه آزادی تبدیل می‌شود و سپس در مجموعه‌های بعدی به سوی مرگ عرفانی و مرگ زندگی بخش و تفکرات فلسفی پیش می‌رود.

○ «می‌پرسم اینک زان ستاک ترد بادام/ وز تاک‌برگ نوری این باغ بیدار/ کان سوی روزان سیاه مرگ ما نیز/ نقش امیدی از حیات دیگری هست؟/ یا همچنان این خواب جاوید است و جاوید/ تا بی‌کران بی‌کران روزگار؟» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۱۰۱).

شفیعی کدکنی در این شعر، از مجموعه «شبخوانی»، مرگ را با یأس و ناامیدی می‌نگرد که در مجموعه‌های بعدی نمود چندانی ندارد. سخن از مرگ برای آزادی از مجموعه «از زبان برگ» آغاز می‌شود و در مجموعه «در کوچه باغ‌های نشابور» به اوج خود می‌رسد؛ به عنوان نمونه در «از زبان برگ» می‌سراید:

○ ای چشم نیلگونه دریا/ ... بی‌رحمی سکوت تو/ امشب/ در پاسخ ترنم این شور و اشتیاق/ خاموشی گلوله سربست/ در خون گرم سینه فرقاوول جوان» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۱۹۳).

شفیعی کدکنی حتی برای بیان مفهوم مرگ یک شهید از لطیف‌ترین و زیباترین واژگان استفاده می‌کند و این ریشه در روح لطیف شاعر دارد که حتی مفاهیم دردآور را با واژگان زیبا و لطیف بیان می‌کند، در حالی که تصویر مرگ در شعر البیاتی، خشونت بیشتری دارد و از واژگانی استفاده می‌کند که درد و رنج را تداعی می‌کند:

○ «أیا ابواب لیل المستحیل/ لاتنز عینی آه من حبی الجدید/ فالطین فی رتتی و فی قمی الصدید/ و علی الوساده مضعه سوداء من جسدی القتیل» (البیاتی، ۱۹۷۲ م: ۱/ ۲۱۵). ترجمه: ای درهای شب/ آه مرا از عشق جدیدم جدا نکنید/ شش‌هایم پر از خاک است/ و دهانم زخم است/ و بر بالش، تکه‌ای سیاه از جسد کشته شده‌ام افتاده است.

این در حالی است که شفیعی می‌سراید: «آه ای شقایقان بهاران من/ یاران من/ از خاک و خار، خون شما را/ حتی/ طوفان نوح نیز نیارد سترد» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۸: ۴۳۰).

در جایی دیگر مرگ شهید در قالبی اسطوره‌ای و رمزگونه جلوه می‌کند؛ این نوع رمزها عمدتاً از میان عارفان و شاعران انتخاب می‌شوند. به عنوان نمونه در شعر حلاج می‌سراید: «خاکستر تو را/ باد سحرگهان/ هر جا که برد/ مردی ز خاک روید» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۲۷۷).

گاه نگاه شاعر به مرگ، حاصل تأملات فلسفی او در هستی خویش است و اینکه از کجا آمده و به کجا می‌رود و سرانجامش چه خواهد شد. «ندانم کجا می‌کشانی مرا؟/ سوی آسمان! یا به خاموشی خاک/ ... نیم در هراس از تو ای ناگزیر!/ ندانم کجا می‌کشانی مرا؟/ ندانم کجا؟/ لیک دانم/ یقین/ کزین تنگنا می‌رهانی مرا» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۸: ۴۳۱-۴۳۲).



م. سرشک همچنین در شعر «پرسش» از خویشتن می‌پرسد که مرگ و زندگی برای چیست:

○ «تا کدامین را تو می‌خواهی / زین درختستان بار و برگ؟ / مرگ را جُستن برای زندگی / یا آنک / زندگی کردن برای مرگ؟!» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۸: ۴۱۸).

در مجموعه شعر البیاتی نیز، اندیشه «حاکمیت مرگ بر مُلک هستی»، به عنوان یک الگوی اسطوره‌ای، برای همگان، حتی خدايان، به طور جدی مطرح می‌شود؛ تکرار عبارت: «هیچ کس جز خدا غالب و پیروز نیست».

در مجموعه «آلذی یأتی و لایأتی» تأکیدی است بر ایمان و باور قلبی شاعر نسبت به فناپذیری عالم وجود. عبارت: «عایشه مُرد ولی من او را همچون تو می‌بینم».

و یا شعر: «پس بیار ای ابر - هر زمان که خواستی - فردا نیشابور سرسبز می‌شود - و از قبر مهجورش به سوی من باز می‌گردد». به رستاخیز و تولد دوباره عایشه و نیشابور، پس از مرگ و نیستی اشاره دارد. نکته دیگر درباره مفهوم «مرگ» در شعر بیاتی این است که در اغلب موارد، نگاهی مثبت به این پدیده دارد. مرگ را برای رسیدن به خوشبختی و آرامش و آبادانی، ضروری می‌داند. مثلاً وقتی می‌گوید:

○ «وإندلعی شراره، تحرق نیشابور و تغسل وجهها البلید، الشاحب المقهور» (البیاتی، ۱۹۷۲ م: ۲ / ۱۲۵) ترجمه: شراره‌ای فکن - که نیشابور را بسوزاند - و چهره رنگ پریده مقهور احمقانه اش را بشوید. مرگ نیشابور (عراق)، همان زدودن رنگ فقر و غصه و درد از چهره نیشابور است؛ کاری است که به نیشابور عزت و آبروی دوباره می‌بخشد و از این حیث، «مرگ» مفهومی نمادین پیدا می‌کند.

در قصیده «طریده» از مرگ و حیات سخن می‌گوید، مرگ خرگوش ترسیده بیهوده نیست، بلکه مقدمه یک زندگی جدید است و همین طور مرگ یک انسان انقلابی، به معنای نابود شدن او نیست بلکه مقدمه‌ای برای حیاتی نو است:

○ «والأرنب المذعور / یموت تحت قدم الصیاد / مُخَضَّباً بِدَمِهِ الأوراد / لورکا یجر واقفاً للموت فی المیلاد / أمامه کلاب الصید تجری / تنیح الجلاد / ... أهذه الآلام / و هذه السجون و الأصفاد / شهادة المیلاد، یا خیام / فی هذه الأيام؟» (البیاتی، ۱۹۷۲ م: ۱ / ۱۴۹).

ترجمه: خرگوش ترسیده / زیر گام‌های صیاد می‌میرد / و از خونش گل‌ها را رنگین می‌کند / لورکا ایستاده است تا مرگ را در حیات به دست آورد / پیش رویش سگان شکاری در حرکت‌اند / که برای جلاد پارس می‌کنند / خیام! آیا این دردها / و این زندان‌ها و این دستبندها در این روزگار / گواه زاده شدن هستند؟



خیام دربارهٔ مسألهٔ لاینحل مرگ و گره ناگشودنی اجل چنین می‌سراید:

از جرمِ گلِ سیاه تا اوجِ زحل / کردم همه مشکلات گیتی را حل
بگشادم بندهای مشکل به حیل / هر بند گشاده شد بجز بندِ اجل
(فروغی و غنی ۱۱۹)

در شعر البیاتی نیز، بیشترین ظهور و جلوهٔ مرگ در «أباریق مهشمه» است و شاعر، تنها از مرگ می‌نالد یا از آن فرار می‌کند؛ به عنوان نمونه:

○ «نعشی ستحمله الریاح مع الغیوم / عبر القفار، مع الغیوم / و أنا و احلامی الکسیحه النجوم / ... / نبکی و
نضحک ثم یدرکنا النهار / فنلوذ فی ظلّ الجدار / عبثا نحاول - ایها الموتی - الفرار» (البیاتی، ۱۹۷۲ م: ۱ / ۱۸۰).

ترجمه: [چه می‌جویی؟] / نعش مرا به زودی بادهای ابرها حمل خواهند کرد / بر روی دشت‌های سوزان، با ابرها / و من و رؤیاهای سنگی ام و ستارگان / ... / می‌گوییم و می‌خندیم و آنگاه که خواب ما را دریابد / و به سایهٔ دیوار پناهنده می‌شویم / بیهوده می‌کوشیم ای مردان برای گریز / ...» (البیاتی، ۱۳۴۸: ۲۱).

۲-۳-۲. شک و بدبینی و اعتراض

دیدگاه فلسفی خیام دربارهٔ نظام خلقت که مبتنی بر ژرفاندیشی و صداقت علمی است، او را نسبت به پاره‌ای از مسائل از قبیل «امورات شرع» و «آخرت» دچار تردید و حیرت نموده است. خیام بهشت و دوزخ و وجود دنیای دیگر را امری نامعلوم و غیر قابل اعتماد می‌داند. چنین نگرشی اگرچه به ظاهر، مغایر با شرع اسلام و مایهٔ شگفتی است، اما در حقیقت، آدمی را به مراقبت از لحظات زودگذر عمر برمی‌انگیزد

هر چند که رنگ و بوی زیباست مرا / چون لاله رخ و چو سرو بالاست مرا
معلوم نشد که در طرب خانهٔ خاک / نقّاش ازل بهر چه آراست مرا
(هدایت ۱ / فروغی و غنی ۵)

شفیعی کدکنی اگر چه به اندیشه‌های فلسفی و خیامی توجه دارد، اما آنچنان که البیاتی درین راه دواسبه و شتابان می‌تازد، اندیشه‌های شفیعیه پخته و عمیق نیست. مخاطبان در پایان این فصل و پس از خوانش نمونه‌های شعری البیاتی و مقایسهٔ آن با شفیعیه کدکنی با نگارنده همداستان و موافق خواهند شد و نکتهٔ یاد شده را به صورت نظرگیرتری درخواهند یافت. در شعر زیر، شاعر دچار حالتِ بهت و تردید فلسفی در نظام آفرینش شده است، اما سطحی بودن این اندیشه، آن اندازه



مشخص است که شاعر لامحاله از شگرد ادبی تکرار مصراع که در واقع هدفی جز پر کردن جای خالی ردیف را ندارد، سود جسته است:

○ «چشمم به روی بیشه و/ دریاچه بود و ابر/ و خوشه‌های خیس افاقی‌ها/ و روشنای آب که قلبم را/ در هُرم آفتاب نشابور/ طفلان منتظر/ در کوچه‌ای محکمه کردند/ قلبم برهنه شد/ آنجا به روی خار و خارا/ در تیز تاب دشنه خورشید/ با واژه واژه پرسش آنان/ قلبم برهنه شد/ از خویش رفته بودم/ باران نرم و ریز فرو می ریخت/ بر بازوان سبز علف‌ها/ و گیسوان خیس خزه‌ها/ بر سطح پر تبسم امواج آب و/ من/ در هُرم آفتاب نشابور/ آتش گرفته بودم» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۸: ۱۳۹).

خیام همین حالت تردید و بدبینی را بدین صورت بیان می‌کند:

أجرام که ساکنان این ایوان‌اند، استیاب تَرَدُّدِ خردمندان‌اند،
هان تا سر رشته خرد گم نکنی، کاناں که مُدبّرند سرگردان‌اند!
(هدایت ۱۰/ فروغی و غنی ۵۹)

در دفاتر شعری البیاتی، نمونه‌ای مشخص که بازگوکننده روحیه انکار یا تردید وی در فلسفه آفرینش و چون و چرا در برابر مشیت الهی باشد، مطرح نشده است. شاید از این جهت که محتوای کلی شعر او سازگاری نداشته است؛ چرا که ایجاد انگیزه قیام و سازندگی و مقاومت در برابر رنج و شکنجه‌های تبعید و فشارها و بیدادهای دشمنان به سرزمینش عراق، هدف اصلی و رسالت شاعر است، نه چیز دیگر. «بایستی انتخاب کنیم/ بایستی باد را قبضه کنیم و ظروف زرد مسی را بچرخانیم/ بایستی معنی را در پشت عبث‌های زندگی بیابیم/ چرا که زندگی در این مدار بسته، خود کشی است» (البیاتی، ۱۹۷۲ م: ۱۲/ ۹۶).

و در پایان دفتر دوم، بابل (عراق امروزی) را به تلاش و امید به یافتن حیات دوباره فرا می‌خواند:

○ «بابل یا مدینه الأشرار، قومی و غطی عربی هذا الجسد الذابل بالأزهار، قومی لعل البرق/ و الفارس المجهول من دمشق،/ بیذرفی بطنک بذره فتحملین» (همان: ۱۹۵/ ۲).

ترجمه: ای بابل، ای شهر اشرار- برخیز و برهنگی این جسد پژمرده را با گل‌ها بپوشان- برخیز شاید برق- و سوار مجهول از دمشق- دانه‌ای در دل تو بکارد و تو باردار گردی.

شاعر آواره بغداد (به قول شفیع کدکنی در کتاب «شعر معاصر عرب»، ۱۳۸۰: ۱۸۳)، در شعر «ریبنا لن یموت» از همان آغاز، ندای استمرار زندگی را سر می‌دهد. او زن معاصر عرب را عشتاری ندادهنده نوزایی در شرایط اسفبار معاصر کشورهای عربی می‌داند که امیدوارانه به انتظار بازگشت نجات دهنده دوران نشسته است:



- «عشتروت/ ربیعنا لن یموت/ مادام عبر البحار/ امرأة تنتظر/ یا بنت جیلی الحزین» (البیاتی، ۱۹۷۲ م: ۱/ ۲۰۴)

ترجمه: عشتر! بهار ما هرگز نخواهد مرد،/ مادامی که از خلال دریاها/ زنی به انتظار نشسته باشد،/ ای دختر نسل غمزدهام.
او در جواب پرسش برادران خردسالش و فرزندان وطن که از زمان بازگشتش از او می پرسند، با تکیه بر اسطوره الهه باروری (عشتر) و ارتباط آن با کهن‌الگوی (Archetype) زمین و مادر بیان می‌دارد که با وجود راهنمای دو چشم سبز رنگ و عشق الهه بهار و باروری و دعاهای مادرش، هیچ گاه ناامید نخواهد شد و قطعاً با آغوشی سرشار از خوشبختی از سفر (تبعید) به آغوش وطن باز خواهد گشت و با آمدنش ستاره خوشبختی و آزادی طلوع خواهد نمود:

- «صلی لأجلی، أنتِ یا أمه من وطنی البعید/ و حیث إخوتی الصغار/ یتساءلون: «متی أعود؟» و أنا وحدی أجوب/ عرض البحار مع الغروب/ و دلیل مرکبی الطروب/ عینان خضراوان، الهه الربیع/ من عالم الموتی تطل علی من افق الدموع/ إن ضاع أمسی فی انتظارک أیها النجم السعید/ فغداً علی الأمواج ایمانی یعود/ بک أیها النجم السعید» (همان: ۱۱/ ۱۶۲-۱۶۳).

ترجمه: ای مادر از وطن دور دستم برایم دعا کن،/ آنجا که برادران خردسالم/ می پرسند که چه زمان باز خوهم گشت؟ و من پاسخ می‌دهم: به تنهایی/ عرض دریاها را در غروب می پیمایم/ و راهنمای کشتی چابکم/ دو چشم سبز رنگ است، الهه بهار/ از جهان مردگان از افق اشکها بر من چشم دوخته‌اند،/ ای ستاره خوشبختی اگر امشبم در انتظار تو از بین رفت،/ فردا ایمانم بر پهنه امواج، باز می گرداند/ تو را ای ستاره خوشبختی.

۳-۳-۲-۳. سرنوشت انسان و تقدیر الهی

محمد رضا شفیعی کدکنی با اینکه به طور مستقیم هیچ اندیشه‌ای را ابراز نمی کند و البته این از ویژگی‌های شعر نو بویژه شعر سپید است، اما گاهی کلمات و سیاق سخنش، آنچه را که در دل اوست آشکار می کند. در شعر زیر، آنجا که می گوید: «این منطق آب است/ قانون سرشاری و لبریزی است»،

از تفکری دفاع می کند که همه چیز را از پیش تعیین شده می داند. اندیشه‌ای که بر اساس آن، انسان در برابر قضا و قدر الهی تسلیم محض است و مجبور است قوانین موسوم به عاده الله را بپذیرد. «آب از کنار کاج ها/ تنها/ نخواهد رفت/ این منطق آب است/ قانون سرشاری و لبریزی است/ سیلاب/ در بالاترین پرواز/ هر گنبد و گلدسته و هر برج و باروی مقدس را/ تسخیر کرده از لجن.....» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۳: ۱۸۲).



آرند یکی و دیگری بر بایند
ما را ز قضا جز این قدر ننمایند
بر هیچ کسی راز همی نگشایند
پیمانۀ عمر ماست، می‌پیمایند
(فروغی و غنی ۵۸)

گونه‌هایی از اندیشه‌ی خیامی راجع به سرنوشت را در اشعار البیاتی نیز می‌توان دید. در نمونه‌ی زیر از شعر «العودة من بابل/ بازگشت از بابل»، در عین حال که منتظر رستاخیز است و دعوت به بازسازی بنای ویران شده‌ی عراق و زندگی می‌کند و می‌گوید:

○ «بابل تحت قدم الزمان/ تنتظر البعث، فیا عشتار/ قومی، املتی الجرار/ و بلی شفاه هذا الأسد الجریح/
و أنتظری مع الذناب و نواح الريح» (البیاتی، ۱۹۷۲ م: ۱/ ۷۷)،

ترجمه: بابل در زیر قدم‌های زمان/ در انتظار رستاخیز است/ پس ای عشتار!/ برخیز و کوزه‌ها را پر کن/ و لب‌های این شیر زخمی را آبی بنوشان/ و با گرگ‌ها و زوزه‌های باد منتظر باش.

۴-۲-۳- خوشباشی و اغتنام فرصت

شاعر «آینه‌ای برای صداها» در شعر «مزامیر گل داوودی»، به بیان اندیشه‌ی خوشباشی و اغتنام فرصت دست یازیده است. وی شعر خود را با پرسش «هیچ کس هست؟» آغاز کرده و هر بار در بیان مضمونی تازه آن را مکرر کرده است. شفیع کدکنی از دیدن قطره‌ی باران و از زیبایی و روشنی گل‌ها و صبح و خورشید، از لب جوباران و از باغ و پروانه و دریا متأثر شده و به شدت احساس لذت و شادی نموده است. شاعر، این احساسش را به شادخواری و اغتنام فرصت پیوند زده و با پرسش «هیچ کس هست؟»، مخاطبان را به دم‌غنیمت شمردن ترغیب می‌کند که به لب جوباران ساغر خویش را به شادی کام‌گیاهی که از ابر کویر آبی نوشیده بنوشند:

○ «هیچ کس هست که با قطره‌ی باران امشب/ همسرایی کند و روشنی گل‌ها را/ بستاید تا صبح/ که برآید خورشید؟/
هیچ کس هست که در نشئه‌ی صبح/ ساغر خود را بر ساغر آلاله زند/ به لب جوباران/ و بنوشد همه جامش را/ شادی کام‌گیاهی که نوشیده از ابر کویر/ ساغر روشنی باران؟/ هیچ کس هست که با باد بگوید/ در باغ/ آشیان‌ها را ویرانه مکن جوی/ آبشخور پروانه صحرا را/ آشفته مدار/ و زلالش را/ کاینه صدرنگ گل است/ با سحرگاهان بیگانه مکن/ هیچ کس هست که از خط افق/ گرد صحرا را/ دریا را/ مرزی بکشد/ نگذارد که عبور شیطان/ از پل نقره موج/ عصمت سبز علفزاران را/ تیره و نحس و شب‌آلود کند؟/ هیچ کس هست در اینجا که بگوید/ من/ روح هستی را/ در روشنی

۱. عشتار: الاله عشق و زی باید نزد بابلیان در قدیم.



سوسن‌ها/ و مزامیر گل داوودی/ بهتر از مسجد یا صومعه می‌بینم؟! هیچ کس هست که احساس کند/ لطف تک
بیتی زیبایی را/ که خروس شبگیر/ می‌سراید که گاه؟! هیچ کس هست/ که اندیشه گل‌ها را/ از سرخ و کبود/ بنگرد
صبح در آیینۀ رود/ یا یکی هست/ درین خانه/ که همسایه شود/ با سرودی که شفق می‌خواند/ بر لب ساحل بدرود
و درود؟!» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۳: ۲۱۶).

شفیعی کدکنی گاهی روزه‌ای از امید را هم که می‌بیند یا احساس می‌کند، آن را مغتنم دانسته، جام طرب را بر قدح
شعر می‌پیماید و سرمست از باده شادمانگی به ستایش آزادی می‌پردازد:

○ «در منزل خجسته اسفند/ همسایه سراجۀ فروردین/ با شاخه‌های ترد بلوغ جوانه‌ها/ باران به چشم روشنی صبح
آمده‌ست/ زشت است اگر که من/ یار قدیم و همدم هم‌ساغر سحر/ در کوجه‌های خامش و خلوت نجویمش/ یا با
جام شعر خویش/ خوش‌آمد نگویمش» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۱۷۶).

در واقع، در شعرهای شفیعی کدکنی از خوشباشی خیّامی چندان خبری نیست؛ چه، آن احساس فلسفی نسبت به مرگ
و جهان پس از این، به شاعر دست نداده است تا به چشم‌وهم‌چشمی آن، به رندی و خوشباشی ساغر مستانه بزند.

عبدالوهاب البیاتی نیز آنجا که خود و یا انسان معاصر را تیر خورده سرنوشت مرگبار می‌بیند و در برابر سختگیری و
بی‌رحمی زمانه، تاب نمی‌آورد، گریزگاهی جز «می و پیمان» نمی‌شناسد. در شعر «در میخانه سرنوشت»، وطن را «میخانه
سرنوشت» خویش می‌پندارد که باید غربت را رها کند و به آنجا بازگردد و باقیمانده عمرش را تا دم مرگ، هم نفس آن باشد.
شعر البیاتی، علاوه بر اینکه به مغتنم شمردن فرصت کوتاه هستی سفارش می‌کند، جنبه وطنی هم پیدا کرده است:

○ «الخمر فی الإناء/ فَعَبَّ ما تشاء/ بقَبه السماء/ أو قدح البكاء/ فی حانه الأقدار/ حتی تموت فارغ الیدین
تحت قدم الخمار/ رفیقک الوحید فی رحلتک الأخیره/ لمدن النمل التی تحکمها الأرقام و البنوک»
(البیاتی، ۱۹۷۲ م: ۶۸/۲).

ترجمه: شراب در ساغر است/ هر چه خواهی بنوش/ در زیر آسمان مینایی/ و یا جام گریه را بنوش/ در میکده سرنوشت/ تا
اینکه با دست خالی در زیر پاهای می فروش بمیری/ او تنها دوستت در سفر پایانی/ به شهرهای مورچگان است، شهری که
اعداد و ارقام و بانک‌ها بر آن فرمان می‌رانند.

خیّام نیز چنین می‌گوید:

چندان که نگاه می‌کنم هر سویی
صحرا چو بهشت است ز کوثر کم گوی
در باغ روان است ز کوثر جویی
بنشین به بهشت با بهشتی روی

(فروغی و غنی ۱۶۹)



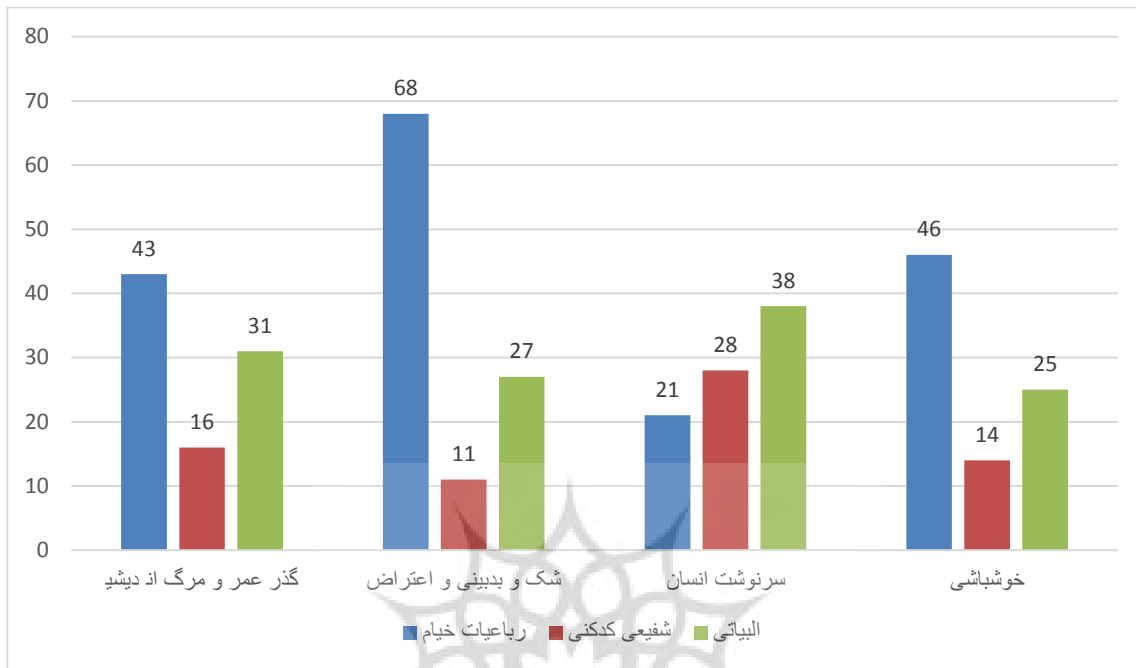
۴. نتایج تحقیق

نتایج حاصل شده از این تحقیق، به شرح ذیل می‌باشد.

۱. در اندیشه خیامی، مرگ امری بسیار مبهم است و دری است که آن سوی آن نامشخص است. مرگ در شعر شفیعی کدکنی درونمایه‌ای مهم محسوب می‌شود؛ اما شدت ظهور این درونمایه در شعر وی به اندازه‌البیاتی نیست؛ چرا که شرایط زندگی او با البیاتی متفاوت است
۲. دیدگاه فلسفی خیام درباره نظام خلقت که مبتنی بر ژرف‌اندیشی و صداقت علمی است، او را نسبت به پاره‌ای از مسائل از قبیل «امورات شرع» و «آخرت» دچار تردید و حیرت نموده است. خیام بهشت و دوزخ و وجود دنیای دیگر را امری نامعلوم و غیر قابل اعتماد می‌داند. در نظر خیام، عملاً بهشت و دوزخ در همین دنیا است. باری، شاعر نیشابوری، شفیعی کدکنی هیچ‌گاه مانند خیام نسبت به دستگاه آفرینش دچار دودلی و شک نشده است و تنها با دیدن بی‌عدالتی‌ها و استبداد، لب به اعتراض گشوده؛ در دفاتر شعری البیاتی نیز، نمونه‌ای مشخص که بازگوکننده روحیه انکار یا تردید وی در فلسفه آفرینش و چون و چرا در برابر مشیت الاهی باشد، مطرح نشده است. شاید از این جهت که با محتوای کلی شعر او سازگاری نداشته است؛ چرا که ایجاد انگیزه قیام و سازندگی و مقاومت در برابر رنج و شکنجه‌های تبعید و فشارها و بیدادهای دشمنان به سرزمینش عراق، هدف اصلی و رسالت شاعر است، نه چیز دیگر.
۳. شفیعی کدکنی در برخی از شعرهایش از تفکری دفاع می‌کند که همه چیز را از پیش تعیین شده می‌داند. اندیشه‌ای که بر اساس آن، انسان در برابر قضا و قدر الاهی تسلیم محض است و مجبور است قوانین موسوم به عاده الله را بپذیرد. اما در اشعارش پژواک فریادی به گوش می‌رسد که هر لحظه ممکن است دیوارهای تسلیم را فرو شکند. گونه‌هایی از اندیشه خیامی راجع به سرنوشت را در اشعار البیاتی نیز می‌توان دید، اما البیاتی در مواردی نیز، اندیشه جبری دارد.
۴. در شعرهای شفیعی کدکنی از خوشباشی خیامی چندان خبری نیست؛ عبدالوهاب البیاتی نیز آنجا که خود و یا انسان معاصر را تیر خورده سرنوشت مرگبار می‌بیند و در برابر سختگیری و بی‌رحمی زمانه، تاب نمی‌آورد، گریزگاهی جز «می و پیمان» نمی‌شناسد.

۵. پیوست‌ها

نمودار ۱. بسامد اندیشه‌های خیامی در آثار شفیعی کدکنی و البیاتی



توجه: منظور از بسامد و یا همان اعداد نوشته شده در نمودار، تعداد شعرهایی است که حاوی اندیشه مورد نظر هستند؛ مثلاً در ستون اول، در ۴۳ شعر از مجموع ۱۷۸ رباعی خیام (بر اساس تصحیح فروغی و غنی) و ۱۶ شعر از شفیی کدکنی و ۳۱ شعر از البیاتی به موضوع گذر عمر و مسأله مرگ اشاره شده است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

فصلنامه تخصصی زبان و ادبیات فارسی



فهرست منابع و مآخذ

- امین مقدّسی، ابوالحسن، گیتی، شهریار (۱۳۹۱) «حاکمیت شب، نگاهی به دو شعر از نیما یوشیج و عبدالوهاب البیاتی»، مجله ادب عربی، دوره ۴، شماره ۴، صص ۱-۲۰.
- بکار، ی.، (۱۹۹۹ م.) *الأوهام فی کتابات العرب عن الخیام*، بیروت: دار الجیل.
- البیاتی، عبدالوهاب (۱۳۴۸) *آوازه‌های سندباد*، ترجمه شفیعی کدکنی، م.، تهران: نیل.
- (۱۴۰۵ ق.) *الأعمال الكاملة للشاعر عبدالوهاب البیاتی*، بیروت: دارالشروق.
- (۱۹۷۲ م.) *دیوان*، الطبعة الاولى، بیروت: دارالعودة.
- حیدری، محمود و همکاران (۱۳۹۲) «چگونگی حضور خیام در شعر عبدالوهاب البیاتی»، کاوش‌نامه ادبیات تطبیقی، سال سوم، شماره ۱۰، صص ۵۶-۷۹.
- داد، سیف الله (۱۳۹۳) *فرهنگ اصطلاحات ادبی*، تهران: مروارید.
- شفیعی کدکنی، محمد رضا (۱۳۷۶) *آینه‌ای برای صداها*، تهران: چشمه.
- (۱۳۸۰) *ادوار شعر فارسی*، تهران: سخن.
- (۱۳۸۰) *شعر معاصر عرب*، تهران: سخن.
- (۱۳۸۳) *آواز باد و باران* (برگزیده شعرها)، تهران: چشمه.
- (۱۳۸۸) *هزاره دوم آهوی کوهی*، تهران: سخن.
- فروغی، محمد؛ غنی، قاسم، (۱۳۸۱) *رباعیات عمر خیام*، تهران: ناهید.
- فوزی، ناهده و همکاران (۱۳۸۳) «نگاهی به زندگی و شعر عبدالوهاب البیاتی، شاعر معاصر عراقی: تکنیک گر نقاب»، مجله گوه‌ران، شماره ۴، صص ۲۱۸-۲۲۴.
- فوزی، ناهده و همکاران (۱۳۹۳) «بررسی شعر محمد رضا شفیعی کدکنی و عبدالوهاب البیاتی از منظر ادبیات تطبیقی» دوفصلنامه علمی- پژوهشی پژوهش‌های ادبیات تطبیقی، دوره ۲، شماره ۱ (پیاپی ۳)، صص ۷۹-۹۷.
- معروف، یحیی، رحیمی پور، سارا (۱۳۹۱) «تأثیرپذیری رمزگرایی عبدالوهاب بیاتی از مولوی»، مجله انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی، سال هشتم، شماره ۲۴، صص ۱۰۹-۱۳۹.
- نجفی ایوکی، علی (۱۳۸۹) «اسطوره‌های برجسته در شعر عبدالوهاب البیاتی»، مجله زبان و ادبیات عربی، شماره ۲، سال ۱۳۸۹.
- هدایت، صادق (۱۳۴۲) *ترانه‌های خیام*، تهران: امیر کبیر.



A Comparative Study of Khayyam's Thoughts in the Poems of Mohammad Reza Shafi'i Kadkani and Abdul Wahhab al-Bayati

Dr. Ahmad Reza Nazari charvadeh¹

Dr. Masoumeh Nazari charvadeh²

Abstract:

Hakim Omar Khayyam mathematicians, astronomers and poets called Iran Seljuk period. Although the scientific base Khayyam literary position is superior, But his reputation further by writing quatrains that in today's global reputation. Rubaiyat have been translated into many languages, living And an English translation by Edward Fitzgerald in 1859 AD. Has brought her fame in the West. Rubaiyat impact on world literature, he has become a symbol of the philosophy of the East and poet intellectuals popular. Although exact numbers are not known Rubaiyat today, but the influence of Persian poetry of Khayyam was so profound that researchers called the situation "the idea Khayyami" trend. Khayyam thought that themes like Seizing the opportunity, Khvshbashi and Randy philosophical astonishment and perplexity to the mystery of existence, emphasizing the short and the passing of time and regret it, and will take refuge in forgetfulness Bad in contemporary Persian poetry and Arabic is clear. In the present study, the philosophical ideas in poetry Abdul Wahhab al-Bayati, love poet Omar Khayyam, look, it's the thought of Khayyam's poetry Mohammad Reza Shafi'i Kadkani that in terms of similarities and a lot to do with al-Bayati, have been compared. The results of this study the comparative approach and interpret the content of the poet's works have been carried out show that Khayyam is less than the depth of thought, both poet and understanding of the thinking of the philosophical al-Bayati Shafi'I preferred kadkani.

Keywords: Comparative Literature, Philosophy of life, Death, The idea Khayyami, Shafi'i Kadkani, al-Bayati.

¹ . Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Islamic Azad University, Astara Branch.gilan , astara , iran .Email : acharvadeh@gmail.com.

² . Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Islamic Azad University, Astara Branch , gilán , astara , iran .Email : nazarimasoume@gmail.com.